بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 27 آبان 1393.

یک نکته ای عرض کنم در جلسه قبل عرض کردم که عبدالله بن بکیر فطحی است. و فطحی بودن عبدالله بن بکیر در منابع مختلف وارد شده است. در فرق الشیعه نوبختی صفحه 79 که شبیه همان عبارت در مقالات فرق سعد بن عبدالله صفحه 89 هست. فهرست شیخ طوسی صفحه 304 هست. رجال کشّی صفحه 345 رقم 639. به نظرم یک جایی در تهذیب هم هست اینجوری که در خاطرم هست در ذیل یک عبارتی در تهذیب اشاره به اینکه مذهب عبدالله بن بکیر مذهب نادرستی است یک جایی ان هذا مما رزقنی الله من الرأی، ذیل این عبارت که عبدالله بن بکیر می گوید که این نظر من است و رأی من هست و امثال اینها. شیخ طوسی تعبیر می کند که اینکه یک رأی فاسدی داشته باشد از اینکه به فطحیت معتقد باشد که مهم تر نیست. آنجا هم اشاره به اینکه مذهبش فاسد است در تهذیب هم هست. و اینکه نجاشی در ترجمه خود ذکر نکرده است و اصلا مثل اینکه توجه نداشته است به اینکه در مقام شرح حال نویسی اش بر بیاید. انگار رفته است در فاز خانواده اش و ایل و تبارش را ذکر کردن و گویا از این جهات غفلت کرده است

یک عبارتی در فرق الشیعه نوبختی هست می خواستم یک توضیحی در موردش بدهم. ایشان فرقه های مختلف را ذکر می کند و در مورد زمان امام حسن عسگری و اینها بعد از وفات امام حسن عسگری می گوید فرقه های مختلفی شدند.

**قالت الفرقه الثالثه عشره: مثل مقاله الفطحیه الفقهاء منهم واهل الورع والعباده مثل عبد الله بن بکیر بن اعین ونظرائه فزعموا ان الحسن بن علی توفی وانه کان الامام بعد ابیه وان جعفر بن علی الامام بعده کما کان موسی بن جعفر اماما بعد عبدالله بن جعفر**

این مثل عبدالله بن بکیر بن اعین در این عبارت در مورد این فرقه سیزدهم نیست. این وصف آن فطحیه الفقهاء منهم و اهل الورع و العباده است. این وصف آنها است. چون عبدالله بن بکیر اصلا طبقه اش مال زمان امام حسن عسگری و اینها که نیست. طبقه اش مال امام صادق و بعد از آن و اصلا آن زمان امام حسن عسگری و اینها را درک نکرده است. بحث این است که می گوید که بعد از وفات امام حسن عسگری، بعضی ها مثل آن مطلبی که بعضی ها در زمان وفات امام صادق گفتند که برادرشان امام هست، اینها هم قائل به این شدند که برادر امام حسن عسگری که جعفر باشد امام هستند. این فرقه ای هست بعضی ها به آن می گویند الفطحیه الثانیه در کتاب های فرق الشیعه به عنوان الفطحیه الثانیه ذکر شده است. یا الجعفریه. فرقه جعفریه، فرقه ای هستند که به امامت جعفر که در لسان بعضی ها به جعفر کذاب معروف است اینها قائل هستند. این وصف، وصف الفقهاء منهم و اهل الورع و العباده است که از خود همین توثیق عبدالله بن بکیر استفاده می شود. اولا در مورد اینکه فطحی هست، این هم یکی از عبارت های این عبارت است ولی از آن استفاده می شود که جزو فقها و اهل ورع و عبادت و امثال اینها هست. یکی از عبارت هایی که توثیق عبدالله بن بکیر استفاده می شود، این عبارت است. گاهی اوقات دیده ام که بعضی ها گفته اند که عبدالله بن بکیر را جزو فطحیه ثانیه ذکر کرده اند. نه، عبدالله بن بکیر فطحیه ثانیه هم که می گویند به اعتبار اینکه دیدگاهشان مشابه دیدگاه فطحیه أولی هست. گاهی اوقات به نظرم در نجاشی هست که الرد علی الفطحیه و الجعفریه. این جعفریه مراد همین فطحیه ثانیه است که دیدگاهشان شبیه دیدگاه فطحیه است که این دو تا دیدگاه را با هم دیگر یک کاسه نقل می کنند. خب حالا بحث خاصی نداریم.

سوال: ....

پاسخ: تهذیب جلد 8 صفحه 36. فطحی بودن را هم ذکر می کند؟

شاگرد: ........

بله آنجا هم هست. پ

س بنابراین در فطحی بودن عبدالله بن بکیر تردیدی نیست. آن عدم ذکر نجاشی باید توجیه شود. خب من حالا فهرست مباحثی که در مورد حاجب وجود دارد را عرض می کنم. یکی یکی در مورد اینکه از آیات قرآن آیا چیزی استفاده می شود یا نمی شود در موردش، مطلب اولی که اخوه صرفا حاجب هستند و خود ارث نمی برند. خب این مطلب همان استفاده الاقرب فالاقرب قوانین الاقرب فالاقرب که از آیات قرآن استفاده می شود دلیل این هست که اخوه صرفا حاجب هستند و خود ارث نمی برند خب روایت زیادی هست که این بحثش بعدا در موردش می پردازیم. یک سری معارضاتی اینها دارند که بعدا در موردشان صحبت می کنیم.

مطلب دوم اینکه اخوه در صورتی حاجب هستند که پدر وجود داشته باشد و برای این اخوه حاجب هستند که ارث به پدر برسد. خب این از آیه قرآن استفاده می شود با تقریبی که قبلا ذکر کردیم و یک نکته. نکته دوم اینکه بعضی روایات هم دال بر این هست که آدرس هایش را پارسال ذکر کردم و دوباره هم تکرار کنم کمه اینها. آدرسش 44803 و 44818.

بحث بعدی اینکه اخوه أمی حاجب نیستند. خب این ما بحثش را قبلا کردیم که آیا اخوه انصراف به اخوه ابوینی دارد یا أبی تنها. ما ذکر می کردیم که از بعضی عبارت ها استفاده می شود که اخوه انصراف به اخوه ابوینی دارد. اخوه أبیه را هم ملحق هست در واقع به اخوه أبیه و به نظر میرسد که علاوه بر اینکه روایات زیادی هم در بحث ما وجود دارد که اقتضا می کند که اخوه أمی حاجب نیستند، انصراف قضیه هم هست و خب روایتش هم زیاد است. مطلب چهارم مطلبی بود که دیروز اشاره کردم این بحث که اخوه حاجب هستند نه أخوات. که روایت فضل بقباق عمدتا تکیه اش رو این نکته است. حالا در موردش یک صحبت دیگر هم عرض می کنم

اینکه اخوه حاجب هستند نه أخوات، از آیه قرآن هم استفاده می شود چون کلمه أخوه به کار برده است و کلمه أخوه أخوات را شامل نمی شود. یک توضیحی می خواهم در مورد این عرض کنم. بببینید یک سری واژه هایی هست در عربی مثل مسلم، مؤمن، این واژه ها عام هستند. وصف در عربی وضع نشده است برای خصوص مذکر. وصف مؤنث برای مؤنث است ولی، مثل المسلم من سلم المسلمون من یده و لسانه را اگر بخواهیم فارسی ترجمه کنیم نباید بگوییم مرد مسلمان. مراد انسان مسلمان است. بر مطلق متصف به این وصف ذکرا کان أو انثی وصف شده است. ولی بعضی واژه ها هستند در خصوص مذکر یا خصوص مؤنث وضع شده اند. مثل خود واژه ذَکَر. واژه رجل. واژه أخ از آن واژه ها است. واژه عم از آن واژه ها است واژه خال از آن واژه ها است که از اول برای مذکر وضع شده اند. مثل ترجمه أخ برادر است در فارسی. ما در فارسی که می گوییم ترجمه اش برادر هست و در این جور مواردی که لفظ وضع شده است برای مذکر گاهی اوقات با القای خصوصیت حکم عام می شود. مثل رجلٌ شکّ بین ثلاث و اربع. در آن بحث المسلم من سلم المسلمون من یده و لسانه، خود کلمه مسلم اطلاقش زن مسلم را هم می گیرد. این است که حاج آقا می فرمودند که یک موقعی صحبت سر این بود که طلب العلم فریضه علی کل مسلم آیا مسلمه هم در آن هست یا نیست و امثال اینها. ایشان می فرمودند که بعضی ها بحث القای خصوصیت را مطرح می کنند که اینجا خصوصیت برای مرد نیست و زن را هم شامل است. ایشان می فرمودند که من در یک جلسه ای که مرحوم مطهری هم بودند عرض کردم که اینجا کلمه مسلم به معنای رجل نیست. مسلم یعنی مسلمان. اعم از اینکه مرد باشد یا زن باشد. از اول یک اطلاق دارد هم مرد و هم زن را شامل می شود. دیگر احتیاجی به آن بحث های القای خصوصیت و حمل بر مثالیت این بحث ها نیست. بله اگر یک موقعی رجل شک بین ثلاث و اربع باشد اینجا خب نیاز به القای خصوصیت دارد و بگوییم که رجل از باب مثال هست و این حکم برای مطلق انسان است. خب در جاهایی که حکم روی عنوان عام رفته باشد خب اطلاق حکم را در مورد زن ثابت می کند. ولی آن جاهایی که حکم عنوان های مختص مذکر رفته باشد یک موقعی سوال سائل هست. رجل شک بین ثلاث و اربع. خب اینجا سوال سائل وقتی هست گاهی اوقات سوال از باب مثال هست یا سوال از باب مثال هم نباشد عرف از این سوال سائل القای خصوصیت می کند و حکم را تعمیم می دهد. یک موقعی نه، ابتدائا در دلیل شرعی این عناوین ذکر می شود. فرض کنید امام علیه السلام می گویند که وجب الصلاه الجمعه علی الرجل. اینجا دیگر القای خصوصیت نمی شود کرد. فرق دارد یک موقعی که سوال می شود کرد که آیا رجل حکم در موردش ثابت هست یا نیست. آیا بر رجل مثلا، عن رجل شک بین ثلاث و الاربع حکمش چیست؟ خب بگویید اینجا مثالیت فهمیده می شود. ولی یک موقعی امام علیه السلام فرموده است که اذا شک رجلٌ بین ثلاث و الاربع، اینکه رجل را در سوال سائل اخذ می کند، سوال امام علیه السلام اخذ می کند، این ظهورش در خصوصیت داشتن خیلی قوی تر از آنجایی هست که در سوال سائل اخذ شده باشد. خب آنجایی هم که در سوال سائل اخذ شده باشد، برای اینکه القای خصوصیت بشود کرد باید به خصوصیت آن حکم دقت کرد. القای خصوصیت با تناسبات حکم موضوع است. ببینید بعضی احکام هست از ارتکاز متشرعه، ارتکاز عقلاء بین مرد و زن در آن احکام تفاوت هست. فرض کنید اگر گفتند که، اگر سوال کرده است که مردی هست به جبهه جنگ نمی رود. حکمش چیست؟ امام علیه السلام می فرماید که باید مجازات شود. اینجا از مرد خصوصیت فهمیده می شود. چون جبهه رفتن و جنگ رفتن، به تناسبات حکم موضوع، یعنی به ارتکاز عقلائی کار مردانه است. این کار، کار مردانه است و از این حکم نمی شود القای خصوصیت کرد و حکم زن را هم استفاده کرد. این جاها القای خصوصیت امکان پذیر نیست. اینکه حاج آقا مثلا در بعضی روایات هست که اگر مردی سوال کردند که مردی هست که اذان را فراموش می کند و داخل نماز می شود. امام علیه السلام می فرمایند که نمازش را بشکند و اذان بگوید. حاج آقا فرمودند از این حکم زن را نمی شود استفاده کرد. چون از روایات استفاده می شود که در استحباب اذان بین زن و مرد اختلاف است. یعنی تأکیدی که در مورد مرد هست در مورد زن در مورد استحباب اذان نیست. بنابراین نمی شود از آن گفت که حکم تعمیم دارد. به خاطر آن ارتکاز متشرعه ای است که بین زن و مرد می تواند اختلاف باشد. نمی خواهیم بگوییم که تخفیف هم می فهمیم. ممکن است حکم عام یا خاص باشد هر دو صورتش هست. ولی با توجه به خصوصیتی که حکم دارد این خصوصیت سبب می شود که نشود القای خصوصیت کرد. در آیه شریفه فان کان له اخوه، هر دو جهتی که مانع القای خصوصیت بود در اینجا موجود است. اولا اخوه، آیه ابتدایی است. در پاسخ سوال نیست در دلیل ما اینجور نیست که یک مورد خاصی را سوال کرده باشند یا، نه سوال موجود و نه سوال مقدر. گاهی اوقات هم سوال موجود نیست ولی به یک معنا سوال مقدر است. یک قضیه اتفاق افتاده است ناظر به آن قضیه خارجی اتفاق افتاده است یک حکمی را بیان می کند. خب اینجا هم شبیه سوال ذکر کردن است. ولی این آیه در مقام بیان یک حکم کلی است. به یک قضیه شخصی خاصی که بخواهد حکم آن را بیان کند که نیست. بنابراین از این جهت ذکر اخوه ظهور قوی دارد در اینکه اخوه خصوصیت در این حکم دارد. برادر بودن خصوصیت دارد، خواهر این حکم را ندارد. این یک نکته. نکته دوم بحث، بحث ارث است. ما این مطلب را قبلا عرض کردیم که اخوه ولو اینکه خودشان ارث نمی برند ولی در واقع ارث بری اخوه یعنی حاجبیت اخوه یک نوع ارث غیرمستقیم هست. بهره وری غیرمستقیم هست. در مسئله ارث بین مذکر و مونث فرق است. صریح آیه فرق است. اجماع مسلمانان، این فرق هست. بنابراین هم از جهت اینکه اخوه یک نوع بحث ارث بری هست و در ارث بری بین مذکر و مؤنث تفاوت هست. هم از جهت مخارجی که پسر عهده دار می شود، پسر مخارج بیشتری عهده دار می شود. این مطلب را عرض کردیم که درست است که این آیه شریفه می گوید که اگر کسی پسری داشت پول به او بدهید، به مادرش کمتر بدهید به پدرش بیشتر دهید تا پدر خرج این پسر کند. ما گفتیم مراد از اینکه خرج پسر کند نه اینکه واجب است که خرجش کند. نه، ولی خارجا چون خیلی وقت ها پدران هزینه هایی که فرزند هست، هزینه های او را عهده دار می شوند. این ناظر به آن واقعیت خارجی است. وناظر به آن که حتما باید فقیر شرعی باشد که بر پدر باشد ناظر به او نیست. ناظر به آن واقعیت خارجی است که پدر ها به فرزند ها کمک می کنند. خب جایی که هزینه فرزند بیشتر می شود. معمولا آن کسی که هزینه های زندگی را متکفل می شود پسرها هستند. و این تناسب بیشتر دارد که به پدر دهیم که اگر احیانا مایل بود به فرزندش کمک کند تا کمک خرج زندگی اش باشد. دختر ها معمولا هزینه های زندگی را تحمل نمی کنند. پس بنابراین هم از جهت ارتکاز عقلایی بین پسر و دختر فرق است. چون هزینه های زندگی بر عهده پسر هست و بر عهده دختر نیست. هم از جهت اینکه بحث، بحث ارث هست و در ارث حاجبیت به مناط بهره وری غیرمستقیم است باز و در ارث بین پسر و دختر تفاوت هست. این هم نکته دیگری هست که باعث می شود که از اخوه نشود القای خصوصیت کرد. پس تمام جهاتی که برای القای خصوصیت نکردن هست اتفاقا اینجا موجود است.

سوال: ... بحث... جداگانه ذکر کرده است حتی

پاسخ: بله همین جا ها هم یک نکته ای هم ضمیمه کنم. در همین جا بین اخوه و اخوات فرق گذاشته است. چون این اخوه اخوات نیست. در آیات ارث بین اخوه و اخوات فرق گذاشته شده است. در این آیه بالایش هم می گوید للذکر مثل حظ الانثیین، اینها هم وجود دارد. در این فضایی که هم شرعا و هم به نحو قرینه متصله، در اینجا این هیچ وجهی ندارد که ما از اخوه القای خصوصیت کنیم. خب حالا یک سوالی اینجا پیش می آید که پس چرا کالاجماع بین اهل تسنن، شاید هم اجماعی باشد که اینها بین اخوه و اخوات فرق نمی گذارند. من فکر می کنم که در مورد اصحاب پیغمبر ما خیلی خبر خاصی نداریم که واقعا اصحاب پیغمبر چگونه رفتار می کردند. عمده ای که هست این است که در زمان خلفای اول در زمان ابوبکر و عمر به اصطلاح وضعیت ارث این شکلی بوده است که اخوات را حاجب هم می دانستند. خب از عبارت های مختلفی این مطلب استفاده می شود که عمدتا بحث های ارث و اینها به خصوص زمان عمر خیلی شایع بوده است این بحث ها را ارث و اینها. شاید هم قبل از عمر و اینها اصلا مسلمانان انقدر پول زیاد نداشته اند که به ارث بگذارند. در زمان عمر با فتوحاتی که می شود آن مال داری و پول داری اینها زیاد می شود و این دعواهای ارثی و اینها زیاد می شده است. چه بسا سابقا مسلمانان انقدر مالشان کم بوده است که خودشان با کدخدا منشی و امثال اینها مشکل را حل می کردند. زمان عمر هم، عمر اساسا تمایلات جاهلی در او خیلی پررنگ بوده است. یکی از تمایلات جاهلی فرق گذاشتن بین جنس مذکر و مؤنث هست. اینها اینجا حاجبیت کم کردن سهم مادر است دیگر. سهم مادر را می خواهند کم کنند و بقیه اش را یا به پدر دهند یا به عصبه اینجا بحث این است که از مادر سهمش را کم کنند و سهم مذکر ها را زیاد کنند. در این فضاها ازج جهات مختلف این فضای آن مذکرگرایی تعبیر کنیم. آن تفکر جاهلیت تفضیل دادن مذکر بر مؤنث، در اینجا حاکم هست. هم اخوه أمّی را حاجب می دانند، در حالی که این أخوه أبی حاجب هست. هی دایره حجب را زیاد کرده اند. دایره حجب هی زیاد شده است. اولا شرط نمی کنند که پدر وجود داشته باشد. مطلقا می گویند که أخوه حاجب است. در حالی که از جهت روایات ما مسلم هست که أخوه در صورتی حاجب هست که پدر وجود داشته باشد که ما قبلا هم گفتیم که از خود آیه قرآن هم این مطلب استفاده می شود. ثانیا أخوه أمی حاجب نیستند. اینها اخوه أمی را حاجب می دانند. ثالثا اخوات حاجب نیستند و اینها حاجب می دانند. دایره حاجبیت را از جهات مختلف زیاد کردن به خصوص این سومی، این جهت سوم که اخوات حاجب نیستند خیلی واضح هست از آیه قرآن که باید أخوه حاجب باشند. حالا آن اخوه أمی و وجود پدر و اینها به آن واضحی نیست و ما هم استظهار می کردیم از آیه قرآن ولی به آن روشنی نیست که این سومی، می گوید أخوه ذکر کرده است. حالا أخوه را شما أخوات را شامل حالشان بدانید آن خب خیلی هست. حالا این نکته را هم بگویم که اینها أخوات را هم که حاجب می دانند بعد به أخوات نمی دهند ها. اینجور نیست که به اخوات، آن باز سهم به أخوه داده می شود به اعتبار اینکه جزو عصبه هستد. اصلا اینها حاجبیت را به مناط اینکه مثلا مال را گاهی اوقات به پدر می دهند و گاهی اوقات اگر پدر نداشته باشد به عصبه امثال اینها. اینها حاجبیت را به مناط بیشتر کردن ارث عصبه و پدر در جایی که پدر باشد در جایی که نباشد به عصبه و امثال ایها می دانند. اینها تا جایی که آیات ما تصریح تصریح تصریح کرده است بر علیه آن نظام جاهلی خب دیگر چاره ای نداشته اند و باید می پذیرفتند. یک کمی دلالت آیات شل می شده است باز همان تفکر جاهلی زنده می شده است. این است که اینها اولو الارحام بعضهم اولی لبعض فی کتاب الله را اختصاص به مذکر ها میدهند. یعنی اصحاب الفرائض را که رد می شوند باز دوباره مذکر ها هستند. بحث عصبه تعصیب و امثال اینها همین جور است. بحث عول خیلی از صورت هایش همین جور است که از باب، یعنی آن تفکر که بر اینها بوده است، تفکر جاهلی بوده است و آن هم ناشی از آن تفکر جاهلی که در خصوص عمر، به خصوص در موردش خیلی این مطلب بوده است. این است که پارسال آن عبارت را از زراره خواندم. زراره در بعضی جاها یک مناظره و گفت و گویی دارد که می گوید به مخالفین گفتیم که چرا اینجوری است اینجوری جواب می دهند و چرا اینجوری است اینجوری. آخرش هم می گویند که آیا به آیه قرآن تمسک می کنید؟ می گویند خیر به سیره. می گوید گفتیم که سیره پیغمبر؟ گفتند که سیره الرحمن عن سیره شیخان. قال سیره فلان و فلان. یک تعبیر خیلی قشنگی در آن روایت هست. اشاره به این نکته که در واقع، نه سنت تعبیر سیره نیست. سنت النبی عن سنت الشیخان. قال سنت فلان و فلان. واقعش این است که چیزی که در مورد بسیاری از اهل تسنن عنوان سنتی که آنها برایشان اهمیت دارد، سنت شیخین برایشان از سنت پیغمبر اهمیت بیشتری دارد. همین الآن هم در دنیای امروز واقعش، من یک موقعی نگاه می کردم ببینید داستانی که پیش آمد در مورد کاریکاتور های موهنی که به پیغمبر توهین کرد و اینها، انقدر جهان تسنن را تکان نداد تا ماجرای توهین به عایشه که توسط یاسر حبیب و اینها بود که خیلی در جهان تسنن عکس العمل شدید داشت. کار خیلی بدی بود و بهانه به دست دشمن دادن بود و خیلی کار ناجوری بود ولی غرضم این هست که برای بسیاری از اینها، تقدسی که خلفایشان دارند بسیار بالاتر از تقدسی هست که پیغمبر دارند. این را ضمیمه کنم حالا وقت گذشته من حالا بحث های بعدی اش یادداشت کرده ام که صحبت کنم بعضی روایات را بخوانم شاید نرسیم. ولی یک نکته ای را عرض کنم این را سابقا هم عرض کردم که خیلی وقت ها برای فضیلت تراشی به خلفایشان، اینکه این فضیلت تراشی ها باعث بشود به توهین به پیغمبر هیچ ابا ندارند. فضیلت هایی که در مورد عایشه هست، فضیلت هایی که در مورد شیخین هست. شما ببینید بعضی از این فضیلت ها توهین رسمی به پیغمبر است. اینها اصلا برایشان مهم نیست که باشد یا نباشد. پارسال این نمونه را مثال می زدم که حاج آقا اشاره می کردند که در ترجمه اسود بن سریع در أسد الغابه هست. در أسد الغابه می گوید که أسود بن سریع نقل می کند می گوید که پیش پیغمبر مشغول صحبت کردن بودیم یک دفعه عمر وارد شد. پیغمبر گفت سسس. سین گذشته است. هذا رجلٌ لا یحب الباطل. از این حرف ها نزن. کأنه ما برایمان خیلی مهم نیست. باطل می زنی و چرت و پرت میگی. ما نعوذ بالله اینکه حرف های باطل را هم بشنویم أبا نداریم ولی این کسی هست که نسبت به باطل خیلی حساسیت دارد. حاج آقا می فرمودند که اینکه أسود بن سریع این را گفته است یک طرف و ابن اسیر هیچ حاشیه نمی زند که آقا این توهین به پیغمبر هست و این حالا در این کتاب أم المؤمنین عایشه ای که آقای عسگری نوشته است مراجعه کنید روایت هایی که عایشه نقل می کند در فضیلت خودش و اینکه چقدر نزد پیغمبر محبوب بوده است و امثال اینها بعضی روایت هایش توهین صریح به پیغمبر است

شاگرد: اینکه او را بغل کرده است و صورت به صورتش گذاشته است...

استاد: این چیزهایی که گفته است که یک عده ای آمدند اینجا چیز کند گفت روی دوش من قرار بده من می خواهم تماشا کنم، چیزهایی که شما ببینید چیزهایی که نقل می کند اینها خب یک بحث این است که عایشه چرا گفته است خب آنها فضیلت تراشی بوده است. یک بحث دیگر این هست که چرا اینها این مسائل را نقل می کنند و آن هم در صحیحین خودشان که به عنوان مهم ترین کتاب هایشان هست، هیچ هم برایشان مهم نیست. این نکته را به شما عرض کنم، عمده انتخاب چیزی مثل صحیحین بر اساس سند نیست. بر اساس متن هست. یعنی متن باید یک متنی باشد، شما من این روزها لسان المیزان ابن عجر را نگاه می کردم به یک تناسبی کار می کردم، ببینید اصلا هر روایتی که یک نوع در فضیلت اهل بیت باشد و امثال اینحا، منکر. منکر منکر روایتی که یک گوشه اش به خلفاء برخورد کند منکر یک نوع متن شناسی و منکر هست و راوی اش هم کاذب است. عمده، حالا این را عرض می کنم حالا در رجال خودمان کار کرده ایم ولی یک چیزی را به شما بگویم که اصل ریشه رجال برای مبارزه با ریشه بوده است. اولین ریشه های رجال توسط شعبه ایجاد شده است. شعبه برای اینکه شیعه ها را خورد کند و عمده حساسیتی که وجود داشته باشد رو دو طایفه است. یکی شیعه و خوارج است. رو این دو طایفه خیلی حساسیت وجود دارد و اینها روایاتی که به نفع شیعه بوده است، این روایات را رد می کردند و راوی ها را هم با روایت رد می کردند. اساس بررسی سندی این هست که ببینیم این راوی، روایت هایش گرایشات شیعیانه در آن هست یا نیست. اصل چیزی که در نقل اینها وجود دارد به این مدل هست. چیز شعبه را نگاه کنید، و شعبه آن کسی هم که شعبه نسبت به او خیلی حساس هست و من احتمال می دهم که مسائل تشیع هم در این داستان هم خیلی چیز باشد، ابان بن ابی عیاش است. ابان ابی عیاش که کتاب سلیم را راوی اش ابان بن ابی عیاش است بیشترین تضعیفاتش از شعبه است. و شعبه خیلی نسبت به این حساس است و حساسیت های عجیب و قریب. چون ابان در زمان خودش خیلی معروف بوده است من یک موقعی لیست مشایخ، راوی هایش را لیست کردم شاید حدود صد تا راوی داشته باشد الآن آمارش را دقیق یادم نیست. خیلی راوی دارد. بعضی هایش عنوان های ابان مطلق هست. من همه ابان های مطلق را یک بار چک کردم تمییز مشترکات کردم در کتاب های مختلف اهل تسنن تشخیص بدهم که این ابان بن ابی عیاش کدام هست و کدام نیست خیلی روی آن ور رفتم تا ابانی که این همه راوی دارد و راویان متعددی از او روایت می کنند شعبه انقدر نسبت به این حساس است که ببینید حالا تعبیراتی که از شعبه هست؟ لعن ازنی احب الی من عن اروی عن ابان بن ابی عیاش. از این چیزها. بعد نمی دانم اینکه شیر الاغ بخورم بهتر از این است که از ابان نقل کنم. من حدس می زنم یکی از حساسیت هایی که روی ابان هست البته تصریح ندارد در نقل شعبه که حساسیت در مذهب هست و اینها، ولی احساس می کنم که، چون ابان روایت های چیز هم در موردش وجود دارد. البته شعبه در افراد متعددی در این مسئله که نسبت به تشیع و شیعه گری و اینها حساسیت های شدید دارد، در خیلی جاها هست. میگوید که اصلا آنجا گفته اند که شعبه به خاطر ردّ، در شرح حالش هست که چون شیعه و خوارج آمدند و حدیث جعل کردند شعبه به پا خواست تا احادیث جعلی که شیعه و خوارج جعل می کردند را تمییز کند و تسویه کند و امثال اینها. اصلا اصل این قضیه از آنجا در شرح حالش هست ببینید. علی ای تقدیر غرضم این هست که شما اگر ببینید بسیاری از ضوابط و معیارهایی که ائمه رجال اهل تسنن دارند بر اساس متن شناسی و آن هم بر اساس متن شناسی ای که در مرحله اول بحث تشیع است. آن چیزی که خیلی روی آن حساس هستند اینکه به هیچ وجه مطالبی که به نحوی از انحاء در مورد خلفاء مذمتی نباشد، در مورد اهل بیت هیچ گونه نکته ای نباشد و تصور می کنم علت اصلی قضیه این است. این را، زمان خلفای اولیه، تشدید نسبت به اهل بیت و نقل حدیث و اینها خیلی زیاد بود. زمان معاویه این به اوج خودش رسید. نسبت به کسی که در مورد حضرت امیر چیزی نقل کند خیلی. زمان عمر بن عبدالعزیز و اینها آن سد شکسته شد. آن سد که شکسته شد یکباره آن افرادی که تمایلات شیعیانه بودند بحث حدیث نقل کردن ها و امثال اینها زنده شد. اینها با یک موج جدیدی ایجاد می شدند. موجی که سال ها نسبت به این موج هیچ مشکلی نداشتند چون در خفاء بود اگر حدیثی نقل می شد، این حدیث یکدفعه علنی شد یعنی یک فضای آزادی ایجاد شد که در این فضای آزاد، روایت های شیعیانه به وفور آمد در سطح جامعه. اینها احساس خطر کردند که اگر این روایت ها یک مقداری رشد پیدا کند مسئله تفکرات شیعی در جامعه خیلی ایجاد رشد می شود. این است که در واقع عکس العمل فضای ازاد، سخت گیری های امثال شعبه هست نسبت به مسئله تشیع و امثال اینها. برای جلوگیری از ایجاد یک نوع گرایشات شیعیانه. یعنی اینکه جامعه آن زمان را طبیعتا تحت شعاع قرار می داده است. خب حالا ان شاءالله بقیه بحث فردا انشاءالله

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد